

## پیاده سازی جلسه پنجم

## بسم الله الرحمن الرحيم

از عناصر و مؤلفه‌هایی که یک مفسر نصوص دینی، باید در استفاده از نصوص در نظر بگیرد، سیاق است. کسی با اصل این مطلب که سیاق باید مورد توجه باشد مخالف نیست؛ آنچه مهم است استفاده از سیاق در صغریات است؛ به این معنا که وقتی مفسر وارد نصوص می‌شود به فرآیند و برآیند سیاق، توجه کند.

چون در بسیاری از اوقات می‌بینیم که حتی اعظم و بزرگان نیز توجه زیادی نکردند. نمونه‌ای که قبلاً به آن اشاره شد آیه کریمه‌ی «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» است که بزرگان ما استفاده کردند که اگر کسی به قصد نیکی و احسان به کسی نیکی کند ولی در کنار این نیکی خسارتی به او بزند، ضامن نیست. مثل پزشکی که در طول معالجه ممکن است زخمی بر بدن مریض وارد کند یا کسی که برای جلوگیری از آتش سوزی بیشتر خانه شخص دیگر، صدماتی به منزل او بزند.

ولی فارغ از کلام این بزرگان، فضایی بر این آیه حاکم است که اجازه نمی‌دهد مفسر چنین برداشتی از این آیه داشته باشد. جریان آیه از این‌جا شروع می‌شود که می‌فرماید که اگر ما دستور جهاد دادیم، بعضی‌ها کوتاهی می‌کنند «أَسْتَأْذِنُكَ أَوْ لَوْ الطَّوْلُ مِنْهُمْ» آن‌هایی که صاحب امکانات هستند و برخوردارند، می‌خواهند از زیر بار جهاد شانه خالی کنند. این افراد به این دلخوش هستند که به جنگ نیایند؛ ولی رسول خدا و مؤمنان «جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» یعنی تا این‌جا قرآن مخاطبان را به دو گروه تقسیم کرده است؛ اهل تخلف به قول قرآن «خوَالِفِ»، تخلف، متخلفین و اهل جهاد. قرآن در ادامه می‌فرماید که البته ما برای کسانی که جهاد کنند «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»؛ بهشت خالد و مخلد را در نظر گرفتیم. قرآن در ادامه می‌گوید «الْمُعْذِرُونَ» بهانه تراشان نزد تو می‌آیند تا از تو اجازه بگیرند و در جهاد شرکت نکنند و برای این‌ها عذاب عظیمی است. قهراً در اینجا گروه سومی مطرح می‌شود که دلشان می‌خواهد به جبهه بیایند و جهاد کنند؛ ولی نمی‌توانند. این افراد نه جزء مجاهدان هستند نه جزء متخلفین. قرآن از این‌جا وارد گروه سوم می‌شود و می‌گوید: «لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ» آن‌ها که جزء ضعیفا هستند، مریض‌اند و چیزی ندارند که انفاق کنند، حرجی بر آن‌ها نیست. «إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ» به شرطی که خیرخواه خدا و رسول باشند. «تصیحت» در زبان عرب غیر از «تصیحت» فارسی است. خیرخواه خدا و رسول باشند به این معنا است که حساب خودشان را واقعاً با خدا و رسول خدا صاف کرده باشند، معذر و بهانه تراش نباشند و واقعاً عذر داشته باشند.

قرآن در ادامه می‌فرماید: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» این افرادی که در واقع «نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ» خیرخواه خدا و رسول‌اند و در دلشان احسان دارند؛ ولی نمی‌توانند هیچ کمکی به جبهه بکنند، مؤاخذه‌ای ندارند و راه مؤاخذه و سبیل عتاب و عقاب بر این‌ها بسته است. همچنین آن‌هایی که در جیش حاضر می‌شوند تا تو آن‌ها را به جبهه اعزام کنی و تو می‌فرمایی: «لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ» بخاطر اینکه چیزی نداری که آن‌ها را بر آن سوار کنی باز می‌گردند در حالی که چشمانشان اشکبار است سبیل عتاب و عقاب بر این‌ها بسته است.

بعد می‌فرماید: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ» راه عقاب و مؤاخذه بر آن‌هایی باز است که وضعشان خوب است ولی «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» دوست دارند با متخلفین باشند. این آیات همین‌طور ادامه دارد.

به هر حال برای استفاده صحیح از نصوص دینی باید به سیاق توجه نمود. در آیه مورد بحث، اگر مفسر، قبل و بعد آیه «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» را نادیده بگیرد، مسئولیت مدنی و ضمان را از پزشک معالج و کسی که به خاطر نجات دیگران به آن‌ها خسارت وارد می‌کند بر می‌دارد؛ ولی آیا می‌توان سلب مسئولیت را به حساب این آیه گذاشت؟!

یکی از اصول تفسیر این است که ما تصور نکنیم که هرچه حرف خوب است، از یک آیه فهمیده می‌شود و می‌توان بدون مبنای علمی به آیه نسبت داد. در حالی که این طور نیست. در اینکه قاعده احسان خوب است، شکی نیست و ما هم قاعده احسان را قبول داریم ولی نمی‌توان این حرف خوب را به آیه نسبت داد.

برخی تصور می‌کنند چون این مطلب صحیح است اشکالی ندارد که آن را به آیه نسبت بدهیم؛ در حالی که صحیح بودن یک مطلب با این که مدلول آیه چیست تفاوت دارد. بنابراین نمی‌توان هرچیزی که با یک آیه مناسب در آمد به عنوان مدلول آیه مطرح نمود.

اگر این آیه را به عرف بدهیم، عرف قاعده احسان را برداشت نمی‌کند تا آیه را به باب ضمان ببرد و مسئولیت مدنی و کیفری را از عهده محسن بردارد. البته ممکن است قاعده ضمان دلیل دیگری داشته باشد ولی اگر ثابت نشد هم باید تابع دلیل بود و قائل به ضمان محسن شد و برای او ثواب در آخرت را انتظار داشت.

بنابراین سیاق می‌تواند مفسر باشد. به این معنا که قبل و بعد یک نثر می‌تواند آن را تفسیر کند، یا آن را توسعه بدهد و یا تضییق کند و یا اصلاً آن را به یک صورت دیگر معنا کند. گاهی دیده می‌شود که یک جمله در دو سیاق، دو معنای مختلف می‌دهد مثل دو تا شأن نزول. به همین دلیل مفسر نباید سیاق را نادیده بگیرد.

البته ممکن است برخی با این نظر مخالفت کنند، با این استدلال که «مورد، مخصص نیست»؛ یعنی مورد نزول آیه در مورد جنگ بوده است و آیه راجع به رزمندگانی نازل شده است که در جنگ حاضر شدند و یک عده هم پول نداشتند که به جبهه کمک کنند و کفش و کلاه هم نداشتند که خودشان به جبهه بروند ولی انسان‌های خوبی بودند. ولی «العبرة بعموم الوارد لا بخصوص المورد» یعنی باید به آیه نگاه کرد نه مورد نزول آن.

در پاسخ باید گفت: مطالبی که بیان شد فارغ از این قاعده نیست؛ اما آن قاعده جایگاهی دارد و این مطالب جایگاه دیگری. به عنوان مثال آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ». آیه دیگر «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»<sup>1</sup>

و آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>2</sup>،... را نگاه کنید با این که شأن نزول این آیات، خاص است، سیاقی ندارد که مانع تعمیم مفاد باشد.

اگر کسی بگوید چون آیه نبأ راجع به خالد بن ولید است، پس شامل فاسق‌های دیگر نمی‌شود کلام صحیحی نگفته است. یا مثلاً قرآن در مورد رزمندگانی که از جبهه غنیمتی به دست آوردند می‌فرماید: هرچه از کسب و کار (غَنِمْتُمْ یعنی اِكْتَسَبْتُمْ) به دست آوردید یک پنجم آن مال خدا و رسول است. حال اگر کسی بگوید غنیمت در خصوص غنیمت جنگ است، برداشت صحیحی نکرده است؛ چون کلمه عام است و هیچ قبل و بعدی هم ندارد.

به همین دلیل است که می‌گویند: «العبرة بعموم الوارد لا بخصوص المورد». ولی این جمله غیر از این است که ما یک فقره را از جای خود برداریم و قبل و بعد آن را کنار بگذاریم و روی آن قسمت خاص بحث کنیم و نتیجه بگیریم. هر متکلمی حق دارد بگوید قبل و بعد و سیاق کلام من را نگاه کنید، اگر ظهوری تشکیل شد به آن ظهور تمسک کنید.

به هر حال شرط تفسیر صحیح نصوص دینی توجه به سیاق آنها است که البته کار ساده‌ای هم نیست.

در بحث‌های علمی نظرات مختلفی است برخی معتقدند: سیاق جلوی ظهور را می‌گیرد، یا سیاق ظهور ساز است، دیگری می‌گوید سیاق ظهور شکن است؛ ولی ظهور ساز نیست؛ چون برای شکستن ظهور صرف احتمال، کافی است ولی ظهور ساز باید قوی باشد.

به نظر می‌رسد هیچ کدام از این نظرات به صورت مطلق درست نباشد. ما نباید مطلقاً سیاق را ظهور ساز یا ظهور شکن بدانیم، بلکه باید به آن مورد خاص توجه نمود.

به عنوان مثال در مورد «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» این قدر اختلاف وجود دارد که ظهور شکن است یا به تعبیر دقیق نمی‌گذارد ظهور برای این قسمت از آیه در رفع ضمان و مسئولیت مدنی ایجاد شود. بنابراین موارد متفاوت است.

ولی اصل کبری که روی آن تاکید می‌کنم موردشناسی و قرینه‌شناسی است.

تفاسیر ائمه گاهی تفسیر لفظی است و گاهی تفسیر اشارات است و در بسیاری از اوقات تفسیر بطنی است که این نوع از تفاسیر اشارات ما را ندارد.

### توجه به شأن نزول

یکی از مؤلفه‌های دیگر در تفسیر نصوص دینی و قرآن، توجه به شأن نزول است. می‌دانید که بسیاری از آیات قرآن یا حتی روایات، شأن نزول دارد و در طول تاریخ بوده‌اند و امروزه هم هستند کسانی که بدون توجه به شأن نزول، نصوص دینی را تفسیر می‌کنند.

به همین خاطر بخشی از روایات حضرات معصومین شأن نزول یا شأن صدور یا اسباب نزول دارند. البته برخی می‌گویند اسباب نزول با شأن نزول تفاوت دارد. این بحث از بحث‌های علوم قرآنی است و در جای خودش بحث شده و قابل دفاع هم است که این‌ها با یکدیگر تفاوت دارند؛ ولی در بحث‌های آینده وقتی تعبیر شأن نزول را به کار می‌بریم، مراد همان اسباب نزول است.

ممکن است کسی بگوید اصل اینکه باید به شأن نزول و صدور توجه داشت روشن است؛ اما مهم این است که این کبری در موارد خاص خود مورد توجه قرار گیرد.

مثال: حدیث معروفی است که می‌گوید امام مجتبی شیبی به حضرت زهرا عرض کردند: من از سر شب تا صبح می‌بینم که شما مشغول دعا هستید ولی برای دیگران، همسایه‌ها از مؤمنین و مؤمنات. چرا برای خودتان دعا نمی‌کنید؟ حضرت در پاسخ فرمودند: پسرم «الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ»<sup>3</sup>.

در جریانی دیگر، شخصی نزد لقمان آمد و سوال کرد: من می‌خواهم خانه‌ای بخرم، چه خانه‌ای بخرم؟ آن حکیم گفت: «الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ»<sup>4</sup> یعنی ببین با چه کسی همسایه می‌شوی؟ قبل از این که به فکر خانه باشی ببین همسایه‌ات چه کسی است؟ در این مورد از یک جمله، دو برداشت کاملاً متفاوت می‌شود. جمله اول در مورد اصل ایثار است، حتی در دعا هم «يُؤْتِرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ» یعنی دیگران را حتی در دعا کردن مقدم کند. اگر برای ۴۰ نفر دعا کند چهلمی خودش باشد البته نه اینکه ۳۹ نفر را به خاطر نفر چهلیم نام ببرد بلکه واقعا چهل نفر دعا کند و خودش را هم داخل آن‌ها نام ببرد که خداوند این جور بنده‌ها را دوست دارد.

اما در مورد دوم «الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ» می‌خواهد بگوید وقتی می‌خواهید خانه‌ای بخرید علاوه بر شمالی یا جنوبی بودن و چند طبقه بودن آن به فکر این هم باشید که در همسایگی شما چه کسانی زندگی می‌کنند؟ اگر همسایه شما بد باشد و شما را اذیت کند ناچار می‌شوید آن منزل را ترک کنید.

در اوایل سوره بقره می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>5</sup>؛ مسلمانان، مؤمنان، یهودیان، نصاری، صابئین، کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند، اجرشان ضایع نمی‌شود.

یک غیر متخصص پرنویس استدلال کرد که از این آیه تکثرگرایی استفاده می‌شود، به این معنا که باید دل انسان پاک باشد و با خدا رابطه داشته باشد و گوهر همان ایمان به خدا است. و از این آیه صراط‌های مستقیم و به اصطلاح امروزی پلولاریسم استخراج می‌شود.

در این صورت اصل، دل پاک و ارتباط با خدا است و بقیه موارد پوسته دین است که طبیعتاً توسعه هم پیدا می‌کند به این صورت که کسی هندویسم، بودیسم و معتقد به مظاهر و مکاتب گوناگون باشد؛ ولی جوهره را نیز داشته باشد. به قول یکی از همین افراد، اصل همان شوریدگی و جنون است. ولی اگر این نظر صحیح باشد علت بعثت پیامبران چه خواهد بود؟ آیا هدف بعثت انبیاء این بوده است که هرکسی به هر دینی که خواست متدین شود؛ به دلخواه خود یهودی، نصاری، مجوسی، صابئی و مسلمان باشد و همه این‌ها «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» و هر کسی به هر صورتی خواست عبادت کند و نماز بخواند یکی به خاک می‌افتد و دیگری گاو و مار را مظهر خدا می‌داند، یکی در مقابل بت به خاک می‌افتد و دیگری در مقابل خدا سجده می‌کند.

ولی شأن نزول آیه این است که تازه مسلمان‌ها از ناحیه پدران، مادران، برادران و خواهرانشان که قبل از هدایت اسلام مرده بودند ناراحت بودند. محضر پیامبر می‌آمدند و می‌گفتند: ما خوشحالیم که نعمت برای ما تمام شده است ولی از این ناراحت

هستیم که پدران و مادرانمان، یهودی، نصاری، صابئی، مجوسی و بودیسم مردند. این آیه نازل شده که شما مسلمانان از نعمت اسلام بهره‌مند شدید و آن‌هایی هم که «الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا» در این جمله از فعل ماضی استفاده شده است؛ یعنی اگر واقعاً ایمان زمان خودشان را داشتند و عملشان نسبت به زمان خودشان منطبق با دین یا عقل بوده است «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

ممکن است انسان دینی نداشته باشد ولی از نعمت عقل که بهره‌مند است بنابراین نمی‌تواند بگوید: چون دین نداشتم، آدم کشتم یا مال مردم را غارت کردم مؤاخذه‌ای بر من نیست. گاهی اوقات در دادگاه‌ها افراد جنایتکار به این نکته استناد می‌کنند که ما قانون نداشتیم و کسی نبود جلو کار ما را بگیرد، دادگاه هم استناد می‌کند که اگر دین و قانون نداشتید، عقل داشتید و انسان بودید.

این آیه همین مطلب را بیان می‌کند، در این صورت، حال که پیامبر اکرم مبعوث شده و قرآن و این همه معارف بلند را آورده است هیچ کس نمی‌تواند با استفاده از این آیه بر طبل یهودیت و مجوسیت و... بزند.

در نهایت مجدداً تأکید می‌کنم به این که اگر کسی می‌خواهد یک آیه را تفسیر کند باید شان نزول را مورد دقت قرار دهد. در کتب روایی ما حدود چهار هزار روایت در شأن نزول وجود دارد. چندین روایت در شأن صدور روایات دیگر داریم و این چیزی نیست که مفسر از آنها غافل باشد.

1. سوره توبه : ۱۲۲.

2. سوره انفال : ۴۱.

3. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ رَأَيْتُ أُمِّي فَاطِمَةَ ع قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا لَيْلَةً جُمِعَتْهَا فَلَمْ تَزَلْ رَاكِعَةً سَاجِدَةً حَتَّى أَتَضَحَّ عَمُودُ الصُّبْحِ وَ سَمِعَتْهَا تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ تُسَمِّيهِمْ وَ تُكثِرُ الدُّعَاءَ لَهُمْ وَ لَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا بِشَيْءٍ فَقُلْتُ لَهَا يَا أُمَّاهُ لِمَ لَا تَدْعِينَ لِنَفْسِكَ كَمَا تَدْعِينَ لِغَيْرِكَ فَقَالَتْ يَا بَنِي الْجَارِ ثُمَّ الدَّارِ. *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۱۸۱

4. *مستدرک الوسائل*؛ ج ۸، ص ۴۳۰.

5. سوره بقره: ۶۲.